

گرایش عصب‌شناختی به بعضی مفاهیم بنیادی در روانکاوی

هسته مرکزی روانکاوی این نظریه است که ما از بیشتر زندگی روانیمان ناآگاه هستیم، اما دیدگاه‌های شناختی و بیولوژیک چگونه این ناخودآگاهی را تعیین می‌کنند؟ نظام‌های مختلف حافظه در عین حال که نسبتاً مستقل از یکدیگرند، در وضعیتی یکپارچه عمل می‌کنند. یکی از اولین تقسیم‌بندی‌هایی که در مورد این نظام‌های نسبتاً مستقل حافظه انجام شد، تقسیم حافظه به دو حافظه کلامی^۱ و حرکتی^۲ می‌باشد. محتوای حافظه کلامی (همانند تصورات واقعه یا اطلاعات) که می‌تواند وارد هوشیاری و آگاهی شود، به دو دسته تقسیم می‌گردد: ۱- یادآوری وقایع و حوادث (حافظه اپیزودیک^۳)، ۲- یادآوری اطلاعات (حافظه معنایی^۴)؛ این دو نوع حافظه مجزا از همدیگر می‌باشند. استفاده همزمان از این دو سیستم حافظه یک قاعده است نه یک استثنا. در واقع تکرار مستمر می‌تواند پدیده‌ای را از حافظه کلامی به درون حافظه حرکتی سوق دهد. اما این

ناخودآگاه بیولوژیک، با ناخودآگاه فروید چگونه ارتباط دارد؟ فروید ابتدا از این واژه به طریقی ساختاری و صریح جهت اشاره به «ناخودآگاه واپس‌زده یا دینامیک^۵» استفاده کرد. این ناخودآگاه نه تنها شامل اید^۶ می‌باشد، بلکه قسمتی از ایگو^۷ را نیز که حاوی تکانه‌ها، دفاع‌ها و تعارضات ناخودآگاه است در بر دارد و لذا مشابه ناخودآگاه دینامیک اید است. در این ناخودآگاه دینامیک، اطلاعات مربوط به تعارض و سائق به وسیله مکانیسم‌های دفاعی نیرومندی همچون واپس‌زدگی^۸ از دسترسی به خودآگاه باز می‌مانند. او همچنین فرض کرد که علاوه بر قسمت‌های واپس‌زده ایگو، بخش دیگری از ایگو نیز ناخودآگاه است. بر خلاف آن بخش‌های ناخودآگاه ایگو که واپس‌زده می‌شوند و بنابراین همانند ناخودآگاه دینامیک هستند، این بخش ناخودآگاه ایگو که واپس‌زده نمی‌باشد، با انگیزه‌ها یا تعارضات ناخودآگاه ارتباطی ندارد. به علاوه، بر خلاف

«ناخودآگاه پیش از خودآگاه»^۹، این بخش ناخودآگاه ایگو هرگز در دسترس خودآگاه قرار نمی‌گیرد، در عین حال که واپس‌زده هم نمی‌باشد. از آنجایی که این ناخودآگاه با عادات و مهارت‌های حرکتی و ادراکی مرتبط است، بر حافظه حرکتی^{۱۰} نیز منطبق می‌باشد و لذا می‌توان آن را «ناخودآگاه حرکتی» نامید. آخر اینکه، فروید برای توصیف تمامی فعالیت‌های روانی، افکار و خاطراتی که وارد خودآگاهی می‌شوند از «ناخودآگاه پیش از خودآگاه» استفاده می‌کند. طبق نظر وی، یک فرد تقریباً از همه پردازش‌های روانی آگاه نیست، اگرچه با کمی بذل توجه^{۱۱} می‌تواند به بسیاری از آنها دسترسی پیدا کند.

از این سه فرآیند روانی ناخودآگاه، به نظر می‌رسد که تنها ناخودآگاه حرکتی (آن بخش ناخودآگاه ایگو که در تعارض

1- declarative or explicit

2 - procedural or implicit

3- episodic

4 - semantic

5- repressed or dynamic unconscious

6- Id

7 - ego

8- Repression

9- preconscious unconscious

10- procedural

11- Focusing Attention

یا واپس زدگی نمی‌باشد) با آنچه دانشمندان علوم عصبی^۱ «حافظه حرکتی» می‌نامند، قابل انطباق باشد. این تطابق مهم بین علوم عصبی شناختی و روانکاوی اولین بار به وسیله رابرت کلايمن شناخته شد و به وسیله ساندرز و همکارانش توسعه یافت. آنها تأکید کردند که بسیاری از تغییراتی که روند درمانی را در طول تحلیل^۲ پیش می‌برند، در حیطه بینش خودآگاه نیستند، بلکه بیشتر در موزه دانش و رفتار ناخودآگاه حرکتی (غیر کلامی) قرار دارند. به منظور احاطه بر این نظر، آنها همچنین معتقد بودند که در تعامل بین بیمار و درمانگر لحظاتی (لحظات معناداری^۳) وجود دارد که دست یافتن به یک مجموعه جدید از خاطرات حرکتی را نمایش می‌دهد؛ ضمناً اجازه می‌دهد تا ارتباط درمانی به یک سطح جدید ارتقا یابد. این پیشرفت به بینش‌های خودآگاه متکی نمی‌باشد و همچنین به خودآگاه شدن ناخودآگاه به وسیله صحبت کردن نیازی ندارد. به نظر می‌رسد که «لحظات معنادار» به تغییراتی در رفتار می‌انجامد که خود باعث افزایش دامنه استراتژی‌های حرکتی بیمار برای بودن و عمل کردن می‌شود.

گلدبرگر اشاره می‌کند که مردم عموماً به طور خودآگاه، شرایطی را که تحت آنها قوانین اخلاقی حاکم بر رفتارشان را وفق می‌دهند، به خاطر نمی‌آورند. این قوانین شبیه قوانین دستوری که بر زبان بومی ما حاکم است، تقریباً خود به خود کسب می‌شوند. در طول دو دهه اخیر، آشکار شده است که قشر پره‌فرونتال در نگهداری کوتاه مدت اطلاعات نقش دارد (حافظه کارکردی^۴). این نظر از این کشف حاصل شده است که آسیب‌های وارد شده به قشر پره‌فرونتال، یک نقص اختصاصی در جزء کوتاه مدت حافظه کلامی که حافظه کارکردی نامیده می‌شود، ایجاد می‌کند. بادللی که نظریه حافظه کارکردی را مطرح کرد، پیشنهاد می‌کند که این نوع حافظه، ادراکات لحظه به لحظه را در طول زمان ادغام و تکرار می‌کند و آنها را با اطلاعات ذخیره شده درباره تجربه، اعمال یا خاطره و دانش گذشته ترکیب می‌نماید. نظر بادللی در تجربیات و آزمایش‌های عصبی زیستی^۵ به وسیله فوستر و گلدمن - راکیک گسترش یافت. آنها در ابتدا پیشنهاد کردند که بعضی جنبه‌های حافظه کارکردی در قشر پره‌فرونتال نمایانده می‌شوند و یادآوری هر نوع اطلاعات

کلامی^۶ از حافظه (یادآوری از پیش از خودآگاه به خودآگاه) نیاز به حافظه کارکردی دارد. یکی از پیش‌بینی‌های این یافته آن است که در شرطی‌سازی نشانه‌ای، محرک غیرشرطی ممکن است سیستم حافظه کارکردی قشر پره‌فرونتال دورسولترال (خلفی خارجی) را فعال نماید و در همراهی با هیپوکامپ، فرآیند ارتباطی حرکتی^۷ را به درون خودآگاه وارد کند. از مطالعات بالینی به نظر می‌رسد قشر پره‌فرونتال بعضی از جنبه‌های قضاوت اخلاقی را متجلی می‌سازد و توانایی ما را در برنامه‌ریزی هوشیارانه و ادای مسئولیت تضمین و کنترل می‌کند و نیز این نکته احتمالی را مطرح می‌سازد که یادآوری خاطرات کلامی ممکن است به ارزیابی واقعی و انطباقی اطلاعاتی که قرار است به خاطر آورده شوند، وابسته باشد. در این رابطه قشر پره‌فرونتال بنا به پیشنهاد سلمز می‌تواند در هماهنگی بین اعمال اجرایی ایگو از یک طرف و سوپرایگو^۸ از طرف دیگر دخیل باشد.

1- neuroscientist

2- analysis

3- moments of meaning

4- working memory

5- neurobiologic

6- explicit

7- procedural

8- super ego